



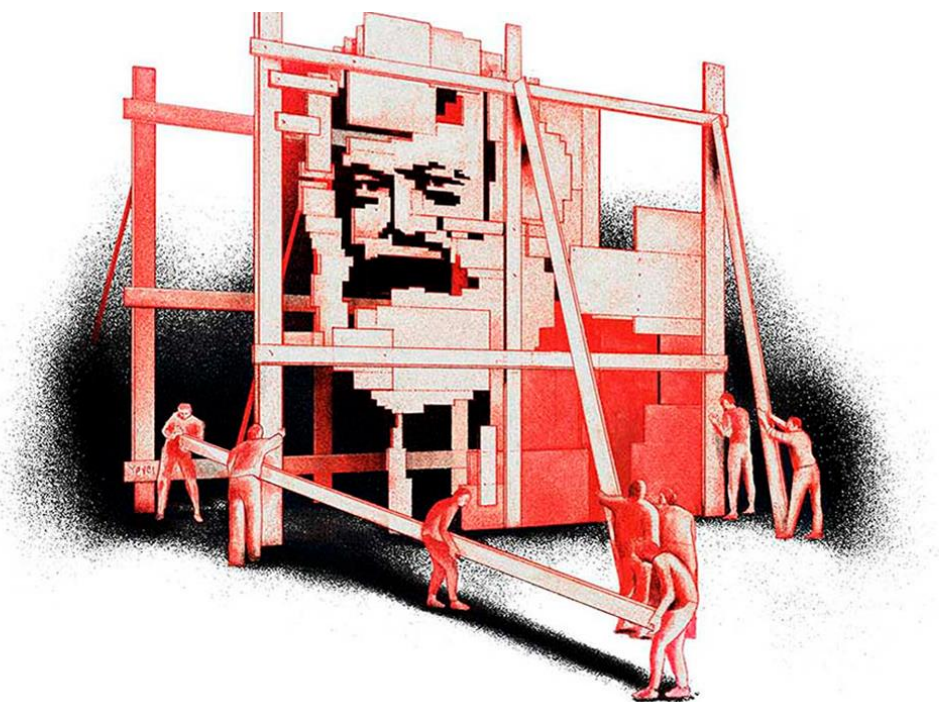
نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

نقد مارکسیسم غیر سیاسی

برخی نتایج و ادعای‌های در آستانه‌ی روز جهانی کارگر

کمال خسروی



اردیبهشت ۱۴۰۳

مارکسیسم غیرسیاسی چگونه پدیده‌ای است؟ به این پرسش می‌توان در یک جمله پاسخ داد: مارکسیسمی که انتقادی و انقلابی نیست؛ پاسخی در **تحلیل نهایی** لازم و کافی. با این حال چنین پاسخی در نخستین نگاه با دو دشواری روبه‌روست؛ نخست: پاسخی سلبی است. دوم: مشخصه‌های «انتقادی» و «انقلابی» در آن، قابل تأویل‌اند. بسته به تعیین هویت و آماج نقد، مارکسیسم غیرسیاسی نیز می‌تواند مدعی خصلتی «انتقادی» باشد؛ مثلاً در انتقاد از نقش و ضرورت انقلاب، یا در توجیه «غیرانقلابی» بودن در مقام یک امتیاز، یا در تحریف نقش و ضرورت انقلاب برای جعل هویتی کماکان «انقلابی». از این رو، هرچند پاسخ مذکور در **تحلیل نهایی** لازم و کافی است، اما می‌توان آن‌را در قالب ادعانامه‌ای صورت‌بندی کرد که نتیجه‌ی طرح و تدقیق **ایجابی** ممیزه‌های مارکسیسم غیرسیاسی است.

مارکسیسم غیرسیاسی بیان و بازتاب اجتماعاً و تاریخاً متعین شرایط اجتماعی و تاریخی معینی است که هم‌هنگامی دیالکتیکی ناتوانی نظری مارکسیسم انتقادی و انقلابی در تعریف و تبیین ممیزه‌های خود و چیره ساختن گفتمانش، از یک سو، و غیبت پیکریافتگی نهادین‌شده‌ی همین مشخصه‌ها در نیروی اجتماعی برای واژگون ساختن مناسبات متضمن سلطه و استثمار، از سوی دیگر، سرشت‌نمای آن است.

مارکسیسم غیرسیاسی اغلب با مارکسیسم آکادمیک یکی و یک‌سان تلقی می‌شود. گمانی نیست که این دو «مارکسیسم» وجوه اشتراک فراوانی دارند، اما یکی و همان نیستند. مارکسیسم آکادمیک با تغذیه از دستگاه‌های مفهومی دانش‌رشته‌های علوم انسانی جریان مسلط و با استفاده از کسب‌وکار رایج این علوم، بیش‌تر کاربردی ایدئولوژیک-ابزاری دارد و می‌تواند در مقام صورت تام «علم به‌مثابه‌ی ایدئولوژی»، نقش و وظایفی را در ایدئولوژی حاکم بورژوازی به‌عهده گیرد و **به‌میانجی** این نقش، بُرد و نقشی سیاسی داشته باشد. مارکسیسم غیرسیاسی، برعکس و به‌رغم نامش، مستقیماً به‌مثابه‌ی ایدئولوژی عمل می‌کند و **بی‌میانجی** نقش و بُردی سیاسی دارد. در حالی که، مارکسیسم آکادمیک با تکیه بر استانداردهای «علمی» می‌تواند به ژرفا و غنای گفتمانی پژوهش‌های نظری در حوزه‌های گوناگون فلسفی، جامعه‌شناختی و تاریخی یاری رساند، مارکسیسم غیرسیاسی می‌کوشد با بهره گرفتن از این دستگاه مفهومی و رویارو قرار دادن آن با ساده‌سازی‌های عوامانه‌ی مارکسیسم عامیانه و ولنگار، از این «علمیت» حربه‌ای در مبارزه‌ی سیاسی-ایدئولوژیک بسازد. در حالی که راه‌کارهای مارکسیسم آکادمیک ممکن است در **نظر** به نتایجی منجر شود که کاسب‌کار بی‌دانش در **عمل** به آن‌ها می‌رسد، مارکسیسم غیرسیاسی خود آن کاسب‌کار در بازار مبارزه‌ی سیاسی است. مارکسیسم غیرسیاسی، **غیرسیاسی** نیست، بلکه نماینده‌ی سیاست دیگری است، سیاستی در راستای حفظ و دوام وضع موجود؛ حوزه یا زیربخشی از ایدئولوژی بورژوازی.

اینک ممیزه‌ها:

یک: مداخله در گوهر حقیقی سیاست برای حفظ وضع موجود، به میانجی پرهیز از سیاست. مارکسیسم غیرسیاسی به سیاست در معنای متداول، روزشمارانه و وقایع‌نگارانه‌اش بی‌اعتنا نیست بلکه برعکس، ظاهراً از سر کراهت، به اجتناب‌ناپذیری مصلحت‌جویی یا «رنال‌پولتیک» اعتراف می‌کند. اما رابطه‌ی مهرآکینی با سیاست، که در تحلیل نهایی نخستین و مهم‌ترین ممیزه‌ی سرشت‌نمای مارکسیسم غیرسیاسی است، نقطه‌ی عزیمت پنهان دیگری دارد و بر سنگ بنای دیگری استوار است که باید گام به گام به آن نزدیک شد، سنگ بنایی که مارکسیسم غیرسیاسی با اتکا به به‌اصطلاح «همه‌جانبگی» بی‌طرفانه‌ی خود، بی‌گمان منکر آن است.

خشت اول، غفلت از هستی‌شناسی اجتماعی واقعیت تاریخی-اجتماعی است. گام گریزناپذیر دوم، ناآگاهی از عینیت کردار اجتماعی و تاریخی انسان (پراتیک) است و در پی این گام است که تمایز پوزیتیویستی بین امر واقع و ارزش‌های اعتباری، تقلیل عینیت به شیء، به برابریستای علوم طبیعی، جدایی بین هستن و بایستن/شایستن پدید می‌آید و مارکسیسم غیرسیاسی در این وهم اسیر، و نسبت به آن مجاب، می‌شود که اولاً نقطه‌ی عزیمتش رویکردی روش‌شناختی است، ثانیاً «علمیت» رویکرد او، مستلزم «بی‌طرفی» است.

دو: از این رو، مارکسیسم غیرسیاسی «علم‌گرا» است، احکام آن باید گزاره‌هایی اخباری باشند، مبتنی بر داده‌های تجربی آماری. سلامت و استواری این گزاره‌ها باید در عدم دلالت ماهوی‌شان بر عمل باشد و اگر از آن‌ها عملی استنتاج شود، گناه به گردن «علم» نیست. مداخله در سیاست، البته با اکراه و اشمئزاز، مداخله‌ی نظاره‌گرانه، واکاوانه و در صورت لزوم جامعه‌شناختی است. مارکسیسم غیرسیاسی مداخله‌ی جانب‌دارانه در سیاست را «ایدئولوژی» می‌نامد و بدیهی می‌داند که رویکرد خود آن «ایدئولوژیک» نیست. البته این به هیچ‌روی مانع از آن نیست که قلمرو پژوهش و واکاوی مارکسیسم غیرسیاسی در بردارنده‌ی بررسی‌ها و مطالعات گوناگونی پیرامون «سیاست»، «ایدئولوژی» و حتی «انقلاب» باشد، برعکس، کسب‌وکار بسیاری از دانش‌مندی که کارمند اتاق‌های فکری یا محافل دانشگاهی‌اند و خود را مارکسیست می‌نامند یا دست‌کم از استفاده از پُر مارکسیست بودن در موارد لزوم و مفید پرهیز ندارند، همین است. نگرانی و اخطار دائمی آن‌ها فقط این است که کارشان «علمی»، مبتنی بر داده‌های عینی و تجربی، و از آرایش به هرگونه آرمان‌خواهی مبرا است. چرا که آن‌چه «علم» را به افراط — نام رسمی رادیکالیسم — می‌کشاند و به ایدئولوژی بدل می‌کند، همین آرمان‌خواهی است. بدیهی است که این پرهیز از «جانب‌داری» سیاسی به معنای غیبت «انتقاد» نیست. برعکس، بخش عظیمی از این مارکسیسم غیرسیاسی، خود را

«انتقادی» می‌نامد. تنها شرط انتقاد این است که اولاً انتقاد به «سیاست‌ها» باشد، نه به سیاست به‌طور اعم؛ انتقاد به افکار و ایده‌ها باشد، نه به شالوده‌ها، چراکه بدون شالوده‌های وضع موجود، مبنایی برای زندگی اجتماعی برجای نمی‌ماند. مارکسیسم غیرسیاسی بی‌گمان به پژوهش پیرامون «کلان‌روایت»‌ها نیز می‌پردازد، اما بیش‌تر از آن‌رو که آن‌ها را به خیال‌بافی‌های **خطرناک** و به ایدئولوژیک بودن متهم کند. از دید مارکسیسم غیرسیاسی بررسی تاریخی کار خوب و مفیدی است، اما گرایش به تاریخت و درگذرندگی وضع موجود، اوهامی آلوده به «کلان‌روایت»‌هاست.

سه: مارکسیسم غیرسیاسی رویکردی غیرطبقاتی — اگر نگوییم ضدطبقاتی — دارد. این ممیزه به هیچ‌روی به معنای صرف‌نظر از مقوله‌ی طبقه در واکاوی‌های نظری و سیاسی این مارکسیسم نیست. آن‌جا که مارکسیسم غیرسیاسی، **ضد** طبقاتی نیست، می‌توان به‌رغم استفاده از مقوله‌ی طبقه‌ی اجتماعی غیرطبقاتی بودنش را به دو شیوه دید. یا از طریق دریافتی جامعه‌شناختی که از طبقه دارد و یا زمانی که آن‌را عنصری اقتصادی از جامعه تلقی می‌کند. در حالت نخست، طبقه کارکردی مانند **گروه** اجتماعی دارد و ابزاری برای طبقه‌بندی مفهومی است. مثلاً تیپ ایده‌آل است، البته به‌طور **غیررسمی**، چنان‌که وفاداری به گفتمان مارکسیستی — از نوع مانیفست کمونیست یا آثار سیاسی مارکس و انگلس — حفظ شده باشد. اگر هم طبقه در مفاهیم دیگری مانند خلق یا توده یا انبوهه از ریخت افتاده باشد، خودبه‌خود به‌عنوان طبقه دیگر کارکرد سیاسی و تاریخی معینی نخواهد داشت. در حالت دوم، وفاداری به جنبه‌ی دیگری از گفتمان مارکسیستی حفظ می‌شود و طبقه‌ی اجتماعی می‌تواند به‌مثابه‌ی عنصری اقتصادی نقش و وظایفی داشته باشد، اما اولاً این نقش اقتصادی بر اساس **منبع درآمد** تعریف می‌شود و ثانیاً — به همین دلیل — در چارچوب مناسبات اجتماعی بین طبقات، رابطه‌ای است مبتنی بر کنش و واکنش نیروها با طبقات دیگر و گرایشش — حتی در شرایط **کشاکش** با طبقات دیگر — به‌سوی هماهنگی و تعادل است، نه مقابله و تضاد. وجه مشخصه‌ی هر دو حالت، فقدان **عاملیت** طبقه به‌مثابه‌ی هستنده‌ی اجتماعی و تاریخی است. در حالت نخست، طبقه ابزاری تحلیلی است و از همین رو سخن گفتن از نقش آن در واژگون‌سازی وضع موجود عبث است. در حالت دوم، عنصری از شرایط متفاوت و **مشخص** اجتماعی و جزئی از «خردروایت» است. و بنابراین احاله‌ی نقشی اجتماعی و تاریخی به آن در چشم‌اندازی بلنددامنه، فرارفتن به قلمرو «کلان‌روایت»‌ها و ایدئولوژی است. در حالت دوم، طبقه به‌عنوان نیروی اجتماعی که **حقوقی** برابر با نیروهای دیگر — طبقات دیگر — دارد، بی‌گمان قادر به متحقق ساختن تغییراتی در زندگی اجتماعی و در

ابعاد خُرد است، مثلاً در توافق‌های مذاکرات و چانه‌زنی بین سرمایه‌داران و کارگران و کارمندان بر سر شرایط مزد و کار.

رویکرد مارکسیسم غیرسیاسی به طبقات اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی، رویکرد طبقه‌ی متوسط است. در حالی که «ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط»، ایدئولوژی این طبقه نیست، بلکه برسازنده‌ی این طبقه است، ارزیابی مارکسیسم غیرسیاسی از جایگاه طبقات و کشاکش طبقاتی، انکار آن‌ها نیست، بلکه انکار عاملیت آن‌هاست.

چهار: بر این اساس، ممیزه‌ی برجسته‌ی مارکسیسم غیرسیاسی^۱ رابطه‌اش با قدرت سیاسی است. بدیهی است که مارکسیسم غیرسیاسی^۲ «قدرت سیاسی» را هم واکاوی می‌کند و حتی مورد انتقاد قرار می‌دهد. حتی غافل از آن نیست که گاه و بی‌گاه سری به مانیفست کمونیست و نوشته‌های سیاسی مارکس و انگلس بزند و به سُکرانه‌ی بلاغت متن، این یا آن واقعه را «هیجدهم برومر» فلان پدیده یا «ترمیدور» فلان کس بنامد، به شرط آن که دامنش به «دیکتاتوری» پرولتاریا و حزب و استبداد آلوده نشود و ساحت «دموکراسی» در امان بماند. حقیقت این است که مارکسیسم غیرسیاسی^۳ قدرت سیاسی را بدیهی می‌داند و آن‌را در اساس مفروض می‌گیرد، چرا که اداره‌ی جامعه‌ی پیچیده‌ی امروز، از منظر این مارکسیسم، با خیالات زوال دولت سازگار نیست. این که آقای پوپر دشمن مارکسیسم، دولت را «شَرّی ضروری» بداند جای شگفتی نیست، اما آقای یورگن هابرماس نیز که زمانی در اندیشه‌ی بازسازی ماتریالیسم تاریخی بود و در ماه مه ۱۹۶۸ در کنار روشن‌فکرانی مانند هاینریش بول و هانس ماگنوس انسبرگر «قوانین موقعیت اضطراری» دولتِ وقت را عملاً «مرگ دموکراسی» می‌دانست، اینک در سال ۲۰۲۱ از این که دولت در مقابله با بحران کرونا با اقتدار بیش‌تری آزادی و حقوق بنیادین انسان‌ها، مانند حق تجمع، را محدود نمی‌کند گلایه می‌کند و وقتی کار به جای باریک کشیده شود — مثلاً پس از بحران ۲۰۰۸ — حتی آقای هاروی «مارکسیست» و مُدرس و مفسر کاپیتال مارکس بی‌تعارف اعلام می‌کند که سرمایه‌داری بزرگ‌تر از آن است که قابل سرنگونی باشد. به قول ایشان: *too big to fail*.

به عبارت دیگر، مسلماً می‌توان و می‌بایست این‌جا و آن‌جا سرمایه‌داری و قدرت سیاسی ضامن و ملازم آن‌را تصحیح و تعدیل و «عادلانہ» کرد، اما خیال واژگونی و سپری شدنش را باید به‌دست فراموشی سپرد یا به گروه‌هایی محول کرد که به‌سادگی «حاشیه‌های بی‌اهمیت و «افراطی» جامعه نامیده می‌شوند و به‌سهولت می‌توانند هم‌آوا با گفتمان بورژوازی غالب، به‌عنوان «حاشیه‌ی چپ رادیکال» هم‌راه با «حاشیه‌ی راست رادیکال» در یک جوال ریخته شوند.

تئیدگی ایدئولوژی بتوارگی کالایی در تار و پود روابط اجتماعی جامعه‌ی بورژوایی و پنهان شدن قدرت سیاسی نهادین شده در این روابط، به دولت و قدرت سیاسی چنان بدهت اجتناب‌ناپذیری اعطا می‌کند که حتی تحمل «انتقادات» مارکسیسم غیرسیاسی به نظام سیاسی مستقر و موجود، کار دشواری نخواهد بود و حتی می‌تواند به زینت‌المجالس کنفرانس‌ها و سمینارهای پُرطمطراق هم بدل شود؛ بی‌گمان به این شرط که از مرزهای تحمل دموکراسی خارج نشود و قدرت سیاسی ناچار نباشد چنگال‌هایش را، مثلاً با هجوم هزاران پلیس مسلح به کنفرانس حمایت از فلسطین در شهر برلین آلمان، نشان دهد.

آن‌گاه که قدرت سیاسی هم‌چون امری بدیهی ناپیدا و ناملموس می‌شود، نیرویی که می‌تواند این قدرت را به چالش بکشد، یعنی قدرت انقلابی، مغفول می‌ماند. قدرت را می‌توان و باید با قدرت سرنگون کرد، اما قدرت انقلابی بدون سازمان‌یابی ارگانیک، بدون تشکل تعریف‌شده و منظم و برخوردار از قرار و مدارهای مشخص و معین، ممکن نیست و آنچه مارکسیسم غیرسیاسی هم‌چون طاعون از آن بیزار است، همین سازمان‌یابی ارگانیک است.

پنج: مارکسیسم غیرسیاسی فردی و انفرادی است؛ از همین‌رو خود را اساساً مارکسیست نمی‌نامد و ترجیح می‌دهد «مارکسی» باشد. حتی از توسل به کلیشه‌ی مضحک و بریده از متن این روایت نیز پرهیز ندارد که مارکس هم گفته است: «من مارکسیست نیستم». به این ترتیب مارکسیسم مذکور می‌تواند هیچ‌گونه مسئولیتی برای مبارزات تاریخی میلیون‌ها انسان علیه ستم و استثمار برعهده نگیرد، خود را از نتایج فاجعه‌بار برخی از این مبارزات مبرا بداند، این فجایع را به درک «غلط» آن مبارزان و رهبران‌شان از مارکس موکول کند و خود را ناگفته — و البته با فروتنی! — در جایگاهی قرار دهد که در آن چنین درک‌های «غلطی» از مارکس ممکن نیست. مارکسیسم غیرسیاسی مارکسیسم نیست، «مارکسی» است و از این‌رو منزه است از خطا و البته از آلودگی به سیاست. مارکسیسم غیرسیاسی هرچه هست، هرگز «لنینیست» نیست؛ لنینیسم را دشنام و اهانت تلقی می‌کند. مارکسیسم غیرسیاسی بی‌گمان «سوسیالیست» است، اما امکان سوسیالیسم را به شرایطی ناکجاآبادی موکول می‌کند که هرگز تحقق نخواهند یافت.

مارکسیسم غیرسیاسی در ارزیابی نقش تئوری در عمل سیاسی، هم‌هنگام دچار بیش‌تخمینی و کم‌تخمینی است. آن‌گاه که قلمبه‌بافی‌های باصطلاح «فلسفی» اش با هلهله‌ی مخاطبان روبه‌رو نمی‌شود، می‌رنجد و از توده‌ی «نادان» روی برمی‌گرداند و به گوشه‌ی عزلت‌نخبه‌گرایی خویش پناه می‌برد؛ و آن‌گاه که طرح راه‌بردها و راه‌کارهای مشخص در شرایط معین ضرورت می‌یابد، نخبه‌گرایی را لعن و طعن می‌کند، در

فضیلت نادانی قصیده می‌سراید و وظیفه را به توده، جنبش، مالتیتود، به «خرد جمعی»، به نفی «فردستی» و فرودستی» و به سازمان‌یابی «افقی» حواله می‌دهد.

ادعاینامه:

اینک که از یک سو در رویارویی با نسل‌کشی اسرائیل در غزه، طشت رسوایی دموکراسی‌های بورژوایی با چنان غریب‌تری از بام افتاده است که ندیدن و نشنیدن پژواک آن دیگر در گسترده‌ترین مرزهای کودنی و حماقت نمی‌گنجد و فقط به معنای هم‌دستی و هم‌داستانی با جانپان و قاتلان است؛ و از سوی دیگر، بدیل و قطب مقابل این دسته از نظام‌های سرمایه‌دارانه را، نظام‌های سرمایه‌دارانه‌ی مافیایی و عمیقاً ارتجاعی دیگری می‌سازد، مارکسیسم غیرسیاسی بهترین لانه و گریزگاه احراز هویت است.

مارکسیسم غیرسیاسی، مارکسیسم مجلسی، زینتی و «محترمانه» است. بی‌آزار، معتکف، «فلسفی»، جاعلِ هویت، «متفکرانه»، «مخمورانه»، غوطه‌ور در اوهامِ مفاهیم، گفت‌وگو با آینه، دل‌باخته‌ی طنین اندیشه‌ورزیِ خویش و جولان‌گاهی برای شوالیه‌های شارلاتان فضای مجازی است.

مارکسیسم غیرسیاسی، از دست نهادنِ نقدِ سلاح و مُثله کردنِ سلاحِ نقد است.